

جامعه‌پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳، ۳۳-۵۸

آسیب‌شناسی وضعیت خانوادگی دختران فراری در شهر تهران (با رویکردی به نظریهٔ تعارض فرهنگی و خرده‌فرهنگ)

فریبا زمانی*

چکیده

امروزه فرار دختران از خانه و مسائل و مشکلات همراه آن از جمله مهم‌ترین مسائل اجتماعی است که بسیاری از کشورها با آن دست به گریبان هستند. آمارها عموماً از بحرانی شدن این مسئله، به‌ویژه در ایران، حکایت دارد. این مقاله، که برگرفته از طرحی پژوهشی است، به بررسی وضعیت خانوادگی دختران فراری، به‌مثابهٔ گروهی آسیب‌پذیر در جامعه، می‌پردازد. روش تحقیق در این بررسی توصیفی - تبیینی است و در گردآوری اطلاعات از شیوه‌هایی چون مراجعه به اسناد و مدارک، پرسش‌نامه، و همچنین مصاحبه در زندان اوین و مراکز بهزیستی استفاده شده است. هدف از این بررسی آن است که، با تکیه بر نظریه‌های موجود جامعه‌شناسی، به بررسی شرایط خانوادگی و عوامل تأثیرگذار در وقوع فرار و به تبع آن ایجاد بزه‌کاری در میان دختران نوجوان و جوان شهر تهران پردازد.

کلیدواژه‌ها: فرار دختران، وضعیت خانوادگی، آسیب‌شناسی، کج‌روی‌های اجتماعی، تعارض فرهنگی، خرده‌فرهنگ.

۱. مقدمه

نوجوانان و جوانان بزرگ‌ترین سرمایه‌های هر کشوری محسوب می‌شوند. امروزه، در اکثر کشورهای جهان، فرار از خانه به یک معضل جدی اجتماعی تبدیل شده است. در ایران نیز

* کارشناس ارشد توسعه و برنامه‌ریزی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

faribazamani_fz@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۴

۳۴ آسیب‌شناسی وضعیت خانوادگی دختران فراری در شهر تهران ...

فرار دختران از خانه، با توجه به هنجارها و ارزش‌های دینی و خانوادگی و اجتماعی، یک آسیب و مشکل اجتماعی شایان توجه است؛ آمار و ارقام موجود از روند روبه‌رشد این آسیب اجتماعی، کاهش میانگین سنی دختران فراری، و شدت ظهور پیامدهای ناگوار آن حکایت می‌کند.

با توجه به اهمیت نقشی که زنان در توسعه اجتماعی و اقتصادی جوامع ایفا می‌کنند، و با عنایت به نقش مادر در تربیت نسل آینده، کم‌توجهی به بررسی پدیده فرار دختران از منزل نه فقط خود فرد، بلکه خانواده و جامعه را نیز در معرض عوارض وخیمی قرار می‌دهد که نتیجه نهایی آن تشدید عقب‌ماندگی کشور است.

۲. ضرورت تحقیق

از مسائل اجتماعی موجود در کشور ما فرار دختران از خانه و خانواده است که نه فقط در ایران، بلکه در همه نقاط جهان شیوع دارد. تحقیقات نشان می‌دهد که حدود ۱/۳ میلیون نوجوان فراری یا بی‌خانمان در خیابان‌های آمریکا وجود دارند (Kelein et al., 2000: 331). بر اساس آمار سازمان بهداشت جهانی سالانه یک میلیون نوجوان سیزده تا نوزده ساله از خانه فرار می‌کنند که ۷۴ درصد آن‌ها دختر هستند (جوادی یگانه و عدل، ۱۳۸۴: ۱۲).

روند رو به رشد فرار دختران از کانون خانواده از دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی است که نظر خانواده‌ها و نیز کارشناسان اجتماعی را به خود معطوف ساخته است زیرا تبعات منفی این پدیده، به‌مثابه آسیبی اجتماعی، تأثیر بسیار نامطلوبی بر جامعه می‌گذارد؛ سرقت، اغفال، تکدی‌گری، اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، داشتن روابط نامشروع، روسپی‌گری، و خودکشی از آسیب‌هایی است که دختران فراری در معرض آن قرار دارند (همان: ۶).

اجتماعی‌کردن (socialization) کودکان، و تعلیم و تربیت آنان در راستای ارزش‌های مطلوب و مورد احترام جامعه، بدون شک از کارکردهای اساسی خانواده است و هرگونه نارسایی در عملکرد خانواده در این عرصه تأثیرات نامطلوبی در بهنجارکردن رفتار فرزندان می‌گذارد. تحقیقات متعدد گویای این واقعیت است که بسیاری از جرم‌های کودکان و نوجوانان معلول شرایط نابسامان خانوادگی است. این مشکل از لحاظ هزینه، وقت، و نیرویی که دولت‌ها صرف مقابله آن می‌کنند نیز اهمیت شایان توجهی دارد (بیات، ۱۳۸۷: ۷-۸).

مسلماً دلایل بسیاری را می‌توان برای فرار دختران در نظر گرفت اما مطالعات متعدد نشان داده که شرایط نامساعد خانوادگی مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در فرار دختران از کانون

فریبا زمانی ۳۵

خانواده است. به دیگر سخن، مهم‌ترین عامل، که به تعبیری ریشه همه مشکلات است، خانواده و کارکردهای آن است. خانواده، به‌مثابه مهم‌ترین و نخستین نهاد جامعه‌پذیری، نقش عمده‌ای در بروز و ظهور مشکلات یا جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی کودکان برعهده دارد. در صورت برقراری ارتباطات دوستانه بین والدین و فرزندان، و حمایت‌های آنان، فرزندان می‌توانند به نحوی شایسته دوران نوجوانی و بحران‌های آن را پشت سر بگذارند. بنابراین، با قاطعیت می‌توان گفت که ریشه بسیاری از مسائل و مشکلات دختران فراری در ناکارآمدی عملکرد خانواده‌های آنان قرار دارد (معیدفر، ۱۳۸۹: ۱۶۰).

کارشناسان مسائل اجتماعی معتقدند اختلاف بین والدین، طلاق و جدایی آن‌ها، وجود ناپدیری و نامادری، ناآگاهی، بی‌سوادی و فقر فرهنگی والدین، بی‌توجهی و تبعیض میان فرزندان، سخت‌گیری و اعمال خشونت در خانواده، اعتیاد و فساد اخلاقی والدین، اختلافات خانوادگی، سرزنش و شماتت‌های مستمر، تحمیل ازدواج زودهنگام، ازدواج ناموفق، فقر مادی و فرهنگی، کمبود عواطف، عدم وجود محیط امن در خانواده، بدخلقی والدین، و داشتن دوستان ناباب از علل فرار دختران از خانه محسوب می‌شود.

برخی از پژوهش‌گران اعتقاد دارند زمانی که مشکلات اقتصادی - اجتماعی کانون خانواده را در بر می‌گیرد، مخصوصاً در شرایط فقر و بی‌کاری، خانواده دچار بحران خواهد شد؛ در این شرایط سرپرستان بسیاری از خانواده‌ها ناچارند برای تأمین معاش خود به کارهایی خسته‌کننده، آن هم در ساعاتی طولانی، تن دهند و در چنین شرایطی جا و فرصتی برای ابراز توجه و مهرورزی نسبت به فرزندان باقی نمی‌ماند (صدیق سروسستانی، ۱۳۸۷: ۵۸).

پیامدهای سوء فرار دختران نوجوان نه فقط جامعه بلکه خانواده و تمام کسانی که به نوعی با خانواده در ارتباط‌اند را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. از این رو، بدون شناخت عوامل زمینه‌ساز، و کژکارکردهای روابط خانوادگی، تدوین برنامه‌ها و سیاست‌های پیش‌گیری از افزایش جرم نوجوانان امکان‌پذیر نیست.

۳. اهداف تحقیق، فرضیه‌ها، و سؤالات تحقیق

۱.۳ هدف کلی

شناخت شرایط اجتماعی و اقتصادی دختران فراری شهر تهران با تأکید بر دو شاخص کلی خانواده و محیط اجتماعی.

۲.۳ هدف‌های خرد

شناسایی روابط نامناسب خانوادگی، تبعیض میان فرزندان، ازهم‌گسیختگی خانوادگی، ارتباط با افراد خلاف‌کار در محل سکونت، و به‌طور کلی محیط اجتماعی، مشکلات اقتصادی، و مالی خانواده.

۳.۳ فرضیه‌ها

در این تحقیق فرض شده که عواملی چون ۱. ازهم‌گسیختگی خانواده، ۲. تبعیض میان دختران و پسران، ۳. محرومیت دختران از دسترسی به امکانات آموزشی و شغلی مناسب، ۴. شرایط نامناسب زیستی، از جمله در ارتباط‌بودن با افراد خلاف‌کار، و ۵. گرایش به کسب درآمدهای آسان، که غالباً از راه نامشروع میسر است، در گرایش دختران به فرار و ارتکاب جرم توسط آنان تأثیرگذار است.

۴.۳ پرسش تحقیق

در این تحقیق سعی بر آن است که روشن شود «شرایط نابسامان اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی در فرار دختران از خانه چگونه و به چه میزان تأثیرگذار است؟»

۴. روش تحقیق

روش تحقیق در این مطالعه توصیفی و پیمایشی اختیار شده و در گردآوری اطلاعات نیز از تکنیک‌های مراجعه به اسناد و مدارک، پرسش‌نامه، و همچنین مصاحبه استفاده شده است. تکمیل پرسش‌نامه با مصاحبه حضوری در دو جامعه آماری (زنان زندانی در زندان اوین و زنان ساکن در مراکز بازپروری) انجام شده است. با توجه به این‌که شرایط زنان زندانی و زنان ساکن در مراکز بازپروری تا اندازه‌ای متفاوت است از این رو پرسش‌هایی اختصاصی برای مراکز بازپروری تنظیم و با آنان مصاحبه شد.

۵. ملاحظات نظری: نظریه‌های جامعه‌شناختی فرار و انحرافات اجتماعی

در این مقاله ابتدا به نظریه «تعارض فرهنگی» و «خرده‌فرهنگ»، که در ارتباط مستقیم با

موضوع پژوهش‌اند، پرداخته می‌شود و سپس سایر نظریات مرتبط با فرضیات تحقیق در جای خود بررسی خواهند شد.

۱.۵ نظریه تعارض فرهنگی (cultural conflict theory)

بررسی عوامل اجتماعی و اقتصادی جرم در گرو توجه به بحران‌های اقتصادی و مشکلات اجتماعی جامعه است. دیدگاه‌های گوناگونی که در این زمینه مطرح شده‌اند عمدتاً بر الگوی بی‌سازمانی اجتماعی (social disorganization) تأکید دارند؛ ریشه‌های این مفهوم را می‌توان در شهرهای بزرگ و مناطق حاشیه‌ای این شهرها، که مملو از جمعیت مهاجران و اقلیت‌های متعدد هستند، یافت. این پدیده از یک‌سو به بروز میزان بالایی از ناهمگنی اجتماعی و فرهنگی منجر می‌شود و از سوی دیگر عامل متلاشی شدن سازمان اجتماعی و هنجارهایی می‌شود که رفتار منحرف را به امری عادی بدل می‌کند (Huff, 1990: 171).

بحث اساسی در نظریه تعارض فرهنگی این است که جرم از فقدان الگوی اجتماعی روشنی از رفتار بهنجار منتج می‌شود و افزایش تعارض در هنجارها، که با مهاجرت همراه است و به تکرار سریع جامعه منتهی می‌گردد، این تعارض فرهنگی را شدت می‌بخشد و برای بروز جرایم زمینه مساعدی پدید می‌آورد.

۲.۵ نظریه خرده‌فرهنگ (subculture theory)

در این جا «خرده‌فرهنگ بزه‌کاری» به نظامی از ارزش‌ها و باورها گفته می‌شود که ارتکاب اعمال خلاف را تشویق و منزلت افراد را بر اساس این اعمال تعیین می‌کند و با افراد خارج از محیط اجتماعی بزه‌کاران روابطی خاص برقرار می‌سازد. در نظریه خرده‌فرهنگ، همانند بیش‌تر نظریه‌های فشار اجتماعی، ریشه مشکلات را باید در ماهیت ساخت اجتماعی، به‌ویژه الگوهای همسایگی و زندگی جمعی، سراغ گرفت. در مناطقی که گروه‌های بزه‌کار متمرکزند، رشد بالای جمعیت، پایگاه اقتصادی-اجتماعی نازل، و میزان بالایی از نابسامانی خانوادگی دیده می‌شود. اغلب پیروان نظریه خرده‌فرهنگ را می‌توان از جهتی متأثر از نظریه رفتار انحرافی و ناهنجاری مرتن دانست، به این معنی که آنان تشکیل گروه‌های بزه‌کار و خرده‌فرهنگ بزه‌کاری را واکنش به مشکلاتی می‌دانند که ناشی از پایین بودن منزلت اجتماعی است، آن‌هم در دنیایی که منزلت اجتماعی بالا ارزش محسوب می‌شود و در عین

حال، راه‌های رسیدن به آن برای افرادِ گروه‌های مذکور تقریباً دور از دسترس است (wheeler, 1972: 82).

استانلی کوهن (Stanley Cohen)، از نظریه‌پردازان مکتب بیرمنگام (Birmingham School)، شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌ها را با توجه به نقش ارزش‌های مهم و اساسی جامعه و فرصت‌های مشروع دست‌یابی به موفقیت توضیح می‌دهد. بدین ترتیب، خرده‌فرهنگ‌های انحرافی بزه‌کاران اساساً معلول محروم‌ماندن طبقات پایین جامعه از فرصت‌های مشروع رسیدن به موفقیت تلقی می‌شوند و طبقات محروم، در رقابت برای دست‌یابی به منزلت اجتماعی، خرده‌فرهنگ بزه‌کاری را پایه‌گذاری می‌کنند که نظام ارزشی آن درست مقابل نظام ارزشی طبقات بالاست. در نتیجه، فعالیت در این خرده‌فرهنگ برای آن‌ها مفید و ثمربخش است (صدیق سروسستانی، ۱۳۸۷: ۴۵).

به بیان دیگر، رفتار خرده‌فرهنگی راه‌حلی است که اعضای جامعه برای رویارویی با مسائل و مشکلات ساختاری جامعه به آن متوسل می‌شوند. کلوارد و الین (R. Cloward and L. Ohlin) نیز مانند کوهن معتقدند فشار اجتماعی روی طبقه محروم، در کنار داشتن فرصت‌های نامشروع (از طریق عضویت در خرده‌فرهنگ‌های انحرافی)، می‌تواند باعث کج‌رفتاری افراد شود. به نظر آن‌ها فرصت‌های نامشروع از طریق عضویت در سه خرده‌فرهنگ جنایی، تضاد، و کناره‌گیری به دست می‌آید؛ خرده‌فرهنگ جنایی برای سارقین، خرده‌فرهنگ تضاد برای افراد گردن‌کلفت و بزن‌بهادر، و خرده‌فرهنگ کناره‌گیران برای معتادین می‌تواند جایگاه و منزلتی فراهم کند (همان: ۴۶).

ادوین ساترلند (E. Sutherland) معتقد است برخی از خرده‌فرهنگ‌ها، در جامعه‌ای که دارای خرده‌فرهنگ‌های گوناگون است، مشوق فعالیت‌های مجرمانه هستند در صورتی که سایرین چنین خصوصیتی ندارند. در واقع، از نظر ساترلند افراد به‌واسطه ارتباط با دیگران، که حامل هنجارهای تبه‌کارانه هستند، بزه‌کار یا منحرف می‌گردند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۵۹).

۶. تعریف مفاهیم

۱.۶ آسیب اجتماعی (social pathology)

پدیده‌ای است که با ارزش‌های اجتماعی حاکم در تضاد است و سلامت جامعه را به خطر می‌اندازد و در بسیاری از مواقع با پیگرد قانونی همراه است (گیدنز، ۱۳۸۳).

۲.۶ کجروی اجتماعی (social deviate)

رفتاری است که با انتظارات مشترک اعضای جامعه سازگاری ندارد و بیش‌تر افراد آن را ناپسند می‌شمارند. جامعه رفتار افرادی را که هماهنگ با ارزش‌ها و هنجارها نباشد نابهنجار می‌خواند و از میان افراد نابهنجار کسی که رفتار نابهنجارش زودگذر نباشد و دوام داشته باشد کج‌رو یا منحرف نامیده می‌شود (جوادی یگانه و عدل، ۱۳۸۴: ۲۶). به بیان دیگر، کج‌روی به رفتارهایی اطلاق می‌شود که با هنجارهای اجتماعی مغایرت داشته باشد (مهدویان، ۱۳۸۳: ۱۸).

۳.۶ فرار از خانه (runaway)

فرار یعنی ترک محیطی که در آن دست‌یافتن به تمایلات، نیازها، و خواسته‌های فرد غیرممکن و شرایط آن برای فرد نامطلوب است و فرد قادر به تغییر آن نیست (جوادی یگانه و عدل، ۱۳۸۴: ۱۰). به عبارت دیگر، فرار بخشی از رفتار ناسازگارانه است که فرد مرتکب می‌شود و اغلب به اعمال نابهنجار دیگر از قبیل دزدی، ولگردی، فحشا، و اعتیاد منجر می‌شود (زواره‌ای، ۱۳۸۰: ۵).

۷. نمونه‌گیری و جامعه نمونه آماری

جامعه آماری تحقیق، با توجه به نبود دسترسی به زنان فراری در سطح شهر و میسرنبودن امکان مصاحبه با آنان، محدود به زنانی شد که متهم به عمل خلاف قانون شده و در زندان و مراکز مربوطه در انتظار ابلاغ حکم بودند یا دوران محکومیت خود را می‌گذراندند. همچنین، به سبب دسترسی نداشتن به آمار دقیق زندانیان زن و نوع جرایم آنان، نمونه‌گیری برنامه‌ریزی‌شده امکان‌پذیر نشد از این رو، نمونه‌گیری به‌طور تصادفی و با توجه به تعداد تقریبی افراد در بندهای زندان اوین^۱ انجام گرفت. در مراکز بازپروری^۲ نیز نمونه‌های انتخابی با توجه به عدّه افراد زیر پوشش این مرکز، و با این قید که این افراد حداقل یک‌بار سابقه ارتکاب عمل خلاف داشته باشند، برگزیده شدند. در مجموع ۱۰۴ پرسش‌نامه حضوری همراه با مصاحبه در زندان و مراکز بازپروری تکمیل شد.

۸. مشخصات جامعه آماری مورد مطالعه

۱۸ گروه سنی

از ویژگی‌های فراریان سن پایین آنان است و همه‌ساله از میانگین سنی فراریان کاسته می‌شود، به طوری که در سال ۱۳۸۵ سن فراریان به ۱۳ سال نیز کاهش یافته است. پژوهش فینکل هور و همکاران (۱۹۹۰) نشان می‌دهد که ۶۸ درصد از فراریان سنین بین ۱۵ تا ۱۷ سال دارند. این در حالی است که در پژوهش دیگری بیش‌تر فراریان سنین ۱۵ تا ۱۸ سال داشته‌اند (حقیقت‌دوست، ۱۳۸۳). تحقیق دیگری نشان می‌دهد که فراریان از لحاظ سنی در سنین ۱۵ تا ۱۷ سال قرار دارند و متوسط سن آنان نیز ۱۶ سال است (رسول‌زاده طباطبایی و همکاران، ۱۳۸۴: ۳۴).

در پژوهش حاضر نیز بیش‌ترین درصد جامعه آماری را زنان گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال تشکیل می‌دهند. نیمی از این افراد متولد شهر تهران هستند و نیمی دیگر، که متولد شهرهای دیگر هستند، اغلب قبل از رسیدن به سن پانزده‌سالگی محل تولد خود را ترک کرده و همراه خانواده یا به تنهایی به تهران مهاجرت کرده و در حاشیه و اطراف شهر تهران ساکن شده‌اند.

۲۸ پایگاه اجتماعی و سطح تحصیلات

محرومیت فرزندان، به ویژه دختران، از دسترسی به امکانات آموزشی و به تبع آن دست‌نیافتن به شغل مناسب عامل مهمی در بروز کج‌روی‌های اجتماعی است. نتایج تعداد کثیری از تحقیقات نشان می‌دهد که سطح تحصیلات اکثر دختران فراری در حد راهنمایی و دبیرستان است. داده‌های جمعیت‌شناختی بیان‌کننده رابطه مستقیم بین فقر و بی‌سوادی با ناهنجاری‌های اجتماعی است. در تحقیقی، که به منظور شناخت علل فرار از خانه در میان دختران فراری انجام شده است، مشخص شده است که ۴۸ درصد دختران فراری یا بی‌سواد بودند یا سواد ابتدایی داشتند. همچنین در این تحقیق آمده است که ۸۰ درصد از دختران فراری بررسی‌شده در مطالعه، پیش از ترک خانه، مدرسه را ترک گفته و ۳۷ درصد آنان نیز سابقه مردودی در دوران تحصیل داشته‌اند (حقیقت‌دوست، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

بررسی وضع سواد جامعه هدف تحقیق حاضر نیز گویای آن است که ۳۰/۷ درصد دختران بی‌سوادند و میزان تحصیلات همین درصد نیز در حد خواندن و نوشتن یا در سطح ابتدایی است. یک‌سوم نیز دوره تحصیلی تا حد متوسطه و دیپلم دارند و فقط ۳/۳ درصد

آن‌ها دارای تحصیلات بالاتر از فوق‌دیپلم هستند. حدوداً نیمی از این افراد، که به عللی از تحصیل کناره گرفته‌اند، مشکلات خانوادگی و مخالفت خانواده را عامل اصلی ترک تحصیل خود ذکر کرده‌اند (جدول ۱).

جدول ۱. توزیع وضعیت اشتغال پاسخ‌گویان برحسب میزان تحصیلات و اشتغالشان

وضعیت اشتغال پاسخ‌گو	شاغل	بی‌کار	خانه‌دار	جمع	میزان تحصیلات پاسخ‌گو
					بی‌سواد
ابتدایی	۲۵	۴۱/۶	۳۰/۸	۳۰/۱	بی‌سواد
متوسطه و دیپلم	۳۱/۲	۳۷/۵	۴۰	۳۵/۹	ابتدایی
فوق‌دیپلم و بالاتر	۶/۳	۴/۲	۰	۳/۳	متوسطه و دیپلم
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	فوق‌دیپلم و بالاتر

Lambda = 0/102227
Kendall's tau c = 0/333

بررسی وضع فعالیت دختران در جامعه هدف نشان می‌دهد که بیش از نیمی (۵۸/۲ درصد) از آن‌ها از نظر اقتصادی غیرفعال‌اند و اکثریت آنان هم که خود را شاغل معرفی کرده‌اند دارای شغل ثابتی نیستند و طی دوران اشتغال، بیش از ۳ بار، شغل خود را تغییر داده‌اند.

وضع سواد و میزان تحصیلات والدین از متغیرهای مهم در پایگاه اجتماعی خانواده است که به نوبه خود در تربیت فرزندان و روابط میان آنان و والدین نقشی مهم ایفا می‌کند. در جامعه مورد بررسی بیش‌ترین درصد (حدود ۴۰ درصد) پدران پاسخ‌گویان بی‌سوادند و ۲۶/۱ درصد تحصیلاتی در سطح خواندن و نوشتن و دوره ابتدایی دارند. پایین بودن سطح سواد در میان مادران پاسخ‌گویان به مراتب بیش از پدران آن‌هاست و بیش از نیمی (۵۸/۸ درصد) از مادران بی‌سواد و حدود ۲۰ درصد دارای سواد در حد خواندن و نوشتن و ابتدایی هستند.

به این ترتیب، می‌توان گفت، که علاوه بر دختران جامعه مورد مطالعه، والدین این دختران نیز تحصیلات و درآمد پایینی دارند. مقایسه وضع سواد والدین پاسخ‌گویان و سطح سواد دختران پاسخ‌گو حاکی از آن است که والدین دارای سطح سواد نازل برای تحصیل

فرزندان خود اهمیت چندانی قائل نیستند که این امر به‌ویژه در مورد فرزندان دختر بیش‌تر محسوس است، به‌طوری که حدود نیمی از پاسخ‌گویان علت عمده ترک تحصیل خود را مشکلات خانوادگی و ممانعت خانواده از ادامه تحصیل ذکر کرده‌اند. ازدواج زودرس برای دختران نیز توجیهی از طرف والدین برای ضرورت نداشتن ادامه تحصیل دختران بوده است (جدول ۲).

جدول ۲. توزیع میزان تحصیلات پاسخ‌گویان بر حسب میزان تحصیلات پدرانشان

جمع	بی پاسخ	فوق دیپلم و بالاتر	متوسطه و دیپلم	ابتدایی	بی سواد	میزان تحصیلات پدر پاسخ‌گو
						میزان تحصیلات پاسخ‌گو
۳۵	۲۵	۰	۲۷/۹	۳۵/۳	۵۷/۷	بی سواد
۲۵/۶	۰	۳۳/۳	۳۷/۲	۱۴/۷	۲۶/۹	ابتدایی
۳۵/۹	۷۵	۱۶/۷	۳۴/۹	۴۷/۱	۱۵/۴	متوسطه و دیپلم
۳/۴	۰	۵۰	۰	۲/۹	۰	فوق دیپلم و بالاتر
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

Sommer's d= 0/264
Kendall's tau c= 0/240

شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌ها، در نظریه خرده‌فرهنگ، با توجه به نقش ارزش‌های مهم و اساسی جامعه و فرصت‌های مشروع دست‌یابی به موفقیت توضیح داده می‌شود. بدین ترتیب، خرده‌فرهنگ‌های انحرافی بزه‌کاران اساساً معلول محروم‌ماندن طبقات پایین جامعه از فرصت‌های مشروع رسیدن به موفقیت تلقی می‌شوند و، بر اساس این نظریه، محرومیت از تحصیل و شغل مناسب می‌تواند عاملی برای شکل‌گیری رفتار منحرف تلقی شود زیرا افراد برای دست‌یابی به منزلت اجتماعی به گروه‌های بزه‌کار متوسل می‌شوند.

۳۸ ازهم‌گسیختگی و نابه‌سامانی خانواده

مطالعات نشان می‌دهد دختران بیش‌تر از خانواده‌هایی می‌گیرند که اعتیاد، طلاق، و گسیختگی زندگی والدین در آن وجود دارد (حقیقت‌دوست، ۱۳۸۳) و می‌توان گفت که فقر، تحصیلات پایین، درآمد کم، و مشکلات خانوادگی تقریباً در همه این دختران مشاهده می‌شود (معیدفر، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

بر اساس نظریه وابستگی اجتماعی (social bond theory) انحراف در نوجوانان زمانی

روی می‌دهد که وابستگی‌های روحی نوجوان با جامعه ضعیف یا قطع شده باشد. بدین ترتیب، ازهم‌گسیختگی خانواده نقش مهمی در وقوع فرار از خانه ایفا می‌کند؛ فرزندان در خانواده‌ی ازهم‌گسیخته در جست‌وجوی محلی هستند که، ضمن احساس امنیت در آن‌جا، خلأ عاطفی خود در خانواده را با فرد دیگری پر کنند. نظریه‌ی عدم پیوستگی و پیوستگی مجدد (disaffiliation and reaffiliation theory) نیز بر پیوستگی عاطفی در خانواده و شبکه‌های اجتماعی در جلوگیری از فرار تأکید کرده است. از این دیدگاه، نبود ثبات خانوادگی موجب فقدان جامعه‌پذیری مناسب و درنهایت منجر به کناره‌گیری از اجتماع می‌شود (جوادی یگانه و عدل، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۹).

نتایج تحقیقی که در امریکا و درباره‌ی دختران بزه‌کار انجام شده است نشان می‌دهد که تقریباً همه‌ی این دختران در شرایط خانوادگی بی‌ثبات پرورش یافته‌اند. این بی‌ثباتی عوامل گوناگونی، از غیبت والدین (معمولاً پدر خانواده) و خلاف‌کاربودن آن‌ها گرفته تا فقر شدید و زیادبودن تعداد اعضای خانواده و ناتوانی والدین در اداره‌ی خانواده، را دربرمی‌گیرد (Davis, 1978: 201).

مطالعات دیگری نشان می‌دهد در حدود ۸۰ درصد از دختران فراری به خانواده‌های نابه‌سامان تعلق داشته‌اند و عواملی مانند طلاق، اعتیاد، و به زندان رفتن یا مرگ والدین در فرار دختران تأثیر داشته است (معظمی، ۱۳۸۲: ۷۷).

درواقع، زندگی در خانواده‌ای ازهم‌پاشیده و نابه‌سامان از عواملی است که مستقیماً در شکل‌گیری زندگی اجتماعی فرد تأثیرگذار است؛ افرادی که دوران کودکی خود را در خانواده‌ای به سر برده‌اند که یکی از والدین، یا هر دو، را به علت جدایی یا فوت از دست داده‌اند آسیب‌پذیرتر از افرادی هستند که در چنین شرایطی قرار ندارند، زیرا بخش عمده‌ی اجتماع‌پذیری و یادگیری نقش‌های اجتماعی افراد در دوران کودکی و در درون خانواده شکل می‌گیرد. کسانی که در دوران کودکی از چنین امکانی برخوردار نباشند بعداً در پذیرش و تطابق با هنجارهای اجتماعی دچار تعارض می‌شوند. در جامعه‌ی آماری پژوهش نزدیک به نیمی از پاسخ‌گویان حداقل یکی از والدین و در مواردی نیز هر دو آن‌ها را تا قبل از چهارده‌سالگی از دست داده‌اند. به عبارت دیگر، اکثریت (۶۹ درصد) پاسخ‌گویان در سنین والدین خود را از دست داده‌اند که مرحله‌ی تربیت و شکل‌گیری شخصیت فرد در آن دوران شکل می‌گیرد. فقدان پدر یا مادر یا هر دو آنان در سنین کودکی و نوجوانی نه فقط بر جنبه‌های عاطفی زندگی فرد اثر عمیق بر جای می‌گذارد، بلکه از نظر تربیتی نیز در

جریان اجتماع‌پذیری کودک و پذیرش هنجارهای اجتماعی، که از طریق یادگیری در درون خانواده و از دوران کودکی آغاز می‌شود، اختلال ایجاد می‌کند. بنابراین، از دست‌دادن یکی از والدین یا جدایی آن‌ها و نیز ازدواج مجدد والدین، به‌ویژه در سنین کودکی و نوجوانی، در زندگی فرد اثر نامطلوبی برجای می‌گذارد (جدول ۳).

جدول ۳. توزیع پاسخ‌گویان بر اساس فوت والدین و طول دوران زندگی آن‌ها با خانواده‌هایشان

جمع	طول دوران زندگی با خانواده				فوت والدین
	کم‌تر از ۵ سال	۵-۱۴ سال	۱۵-۲۴ سال	۲۵ سال و بیش‌تر	
۱۰۰	۳/۲	۴۱/۹	۴۱/۹	۱۲/۴۹	پدر
۱۰۰	۵	۵۵	۴۰	۰	مادر
۱۰۰	۴/۸	۴۷/۶	۳۸/۱	۹/۵	هر دو
۱۰۰	۳/۱	۴۲/۲	۴۳/۷	۱۰/۹	هیچ‌کدام
۱۰۰	۱۰	۴۰	۴۰	۱۰	اظهارنشده
۱۰۰	۴۱	۴۴/۵	۴۱/۸	۹/۶	جمع

$$X^2 = 5/749$$

$$D.F = 15$$

نکته قابل‌توجه دیگر این است که حتی در میان دخترانی که هیچ‌یک از والدین خود را از دست نداده‌اند نیز دوران زندگی مشترک با خانواده به‌نسبت کوتاه است. علت این امر عمدتاً ازدواج زودرس بوده است. اکثریت درخور توجهی (۷۱/۶ درصد) از پاسخ‌گویان علت جدایی خود از خانواده را ازدواج بیان کرده‌اند. ۲۲ درصد نیز فرار از خانه را علت آن ذکر کرده‌اند. از مقایسه شمار سال‌هایی که پاسخ‌گویان با خانواده زندگی کرده‌اند، و نیز دلایل جدایی آن‌ها از خانواده، می‌توان چنین برداشت کرد که پاسخ‌گویان عمدتاً از زندگی خانوادگی مناسبی برخوردار نبوده‌اند. از عوامل مؤثر در ازدواج دختران در سنین پایین وجود شرایط نابه‌سامان زندگی خانوادگی است که باعث می‌شود والدین دختران خود را وادار به ازدواج کنند. در حالت دیگر دختران برای فرار از فشارهای خانوادگی به ازدواج روی آورده‌اند.

وجود افرادی که فرار از خانه را علت جداشدن از خانواده ذکر کرده‌اند می‌تواند شاهدهی بر این ادعا باشد. اکثریت درخور توجهی از پاسخ‌گویان، (۸۷/۵ درصد)، علت فرار خود را شرایط نابه‌سامان خانوادگی و بدرفتاری اعضای خانواده با آنان ذکر کرده‌اند و ۱۰/۶ درصد

نیز مخالفت والدین برای ازدواج با فرد دلخواهشان را علت فرار از خانه اعلام داشته‌اند. در مجموع، نزدیک به نیمی از کل پاسخ‌گویان اظهار داشته‌اند که طی دوران زندگی خود در خانواده حداقل یک‌بار اقدام به فرار از خانه کرده‌اند. مقایسه وضعیت خانوادگی این دسته از پاسخ‌گویان نشان می‌دهد که بیش‌ترین سهم فراریان از خانه به کسانی تعلق دارد که با یکی از والدین و ناپدری یا نامادری خود زندگی می‌کرده‌اند یا افراد دیگری سرپرستی و نگهداری آن‌ها را برعهده داشته‌اند. با این حال، فرار از خانه فقط به کسانی که زندگی خانوادگی ازهم‌گسیخته داشته‌اند اختصاص ندارد؛ در بین حدود یک‌سوم از کسانی که با والدین خود زندگی می‌کردند نیز سابقه فرار از خانه مشاهده شده است. با توجه به آنچه یاد شد، شرایط نامناسب حاکم بر زندگی خانوادگی را می‌توان در گرایش دختران به فرار از خانه عاملی بسیار مؤثر به حساب آورد (جدول ۴).

جدول ۴. توزیع پاسخ‌گویان بر اساس وضعیت زندگی آن‌ها پیش از فرار از خانه

وضعیت زندگی پیش از ازدواج	فرار از خانه	ن	%	نابدری		بدری		ن	%	اظهار نشده	ن
				پدر و مادر	پدر و مادر	پدر و مادر	پدر و مادر				
فرار کرده	۶۶/۷	۲۵	۶۱/۵	۷۵	۳۳/۳	۲۸/۹	۶۵	۶۱/۵	۴۱/۷		
فرار نکرده	۳۳/۳	۷۵	۳۸/۵	۲۵	۶۶/۷	۷۱/۱	۳۵	۳۸/۵	۵۸/۳		
جمع		۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰		

Lambda X₄₀ = 0/253

Kendall's tau c = 0/41

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که بالغ بر ۹۸ درصد از فرارها در سنین قبل از ۲۵ سالگی اتفاق افتاده است. بدین‌سان، شرایط و موقعیت نامناسب خانوادگی، مانند فشار و بدرفتاری اعضای خانواده در سنین کودکی و نوجوانی، موجب واخوردگی از محیط خانواده می‌شود و در نتیجه سبب می‌شود که دختران برای فرار از مشکلات اقدام به فرار از خانه کنند. در بسیاری از موارد فرار از خانه در سنین پایین زمینه گرایش به کج‌روی‌های دیگر را در فرد پدید می‌آورد که روی آوردن به استعمال مواد مخدر و فحشا از آن جمله است.

بنابراین، ازهم‌گسیختگی خانواده و طلاق، علاوه بر تأثیر بر روحیه زن و شوهر، بر روان فرزندان و نحوه پرورش آنان نیز اثرگذار است؛ روابطی که کودک در خانه، به‌خصوص در رابطه با نامادری یا ناپدری، ممکن است پیدا کند به علاوه روابط والدین با یک‌دیگر از جمله عوامل مهمی است که بر خصوصیات خلقی کودکان و نیز در شکل‌گیری شخصیت

آنان اثربخش است و به‌نحوی می‌تواند زمینه بروز ناسازگاری با هنجارهای اجتماعی و کج‌روی را در آن‌ها پدید آورد.

بررسی شرایط و محیط خانوادگی پاسخ‌گویان در تحقیق انجام‌شده نشان می‌دهد که کم‌تر از نیمی از آنان روابط والدین خود را با یک‌دیگر دوستانه ذکر کرده‌اند. ۲۸/۱ درصد روابط میان آن‌ها را بد و ۱۵ درصد نیز روابط والدین خود را معمولی اعلام داشته‌اند. ضمناً ۱۱/۱ درصد نیز از روابط میان والدینشان اظهار بی‌اطلاعی کردند که شاید بتوان علت بی‌اطلاعی آن‌ها را از دست‌دادن یکی از والدین در سنین کودکی یا ترک خانواده در سنین پایین دانست. هرچند بیش‌ترین درصد پاسخ‌گویان روابط پدر و مادر خود را دوستانه اعلام داشته‌اند نیمی از آنان گاه‌گاهی شاهد جروبحث‌های شدید والدین خود بوده‌اند. اکثریت درخورتوجهی از پاسخ‌گویان (۷۳/۹ درصد)، که روابط والدین خود را با یک‌دیگر معمولی ذکر کرده بودند، نیز هرازگاهی با جروبحث‌های شدید والدین خود روبه‌رو بوده‌اند. ضمناً درصد بالایی از پاسخ‌گویان (۷۴/۴ درصد)، که روابط والدین خود را با یک‌دیگر نامطلوب توصیف کرده‌اند، همیشه شاهد جروبحث‌های شدید میان پدر و مادر خود بوده‌اند. بنابراین، هرچه رابطه والدین با یک‌دیگر دوستانه‌تر باشد از منازعات درون خانواده کاسته می‌شود و طبعاً کودکان نیز کم‌تر شاهد درگیری‌های پدر و مادر خود خواهند بود. می‌توان نتیجه گرفت که میان نوع مناسبات والدین و کشمکش‌های آنان نسبت معکوس برقرار است؛ شدت گرفتن نزاع میان والدین غالباً به بروز خشونت و زدوخورد آن‌ها منجر می‌شود و چنان‌چه این نوع درگیری‌ها در حضور فرزندان روی دهد به آنان لطمه روانی می‌زند و در بسیاری از مواقع آثار منفی تربیتی آن تا سالیان دراز برجای می‌ماند و در رشد شخصیت و الگوپذیری کودکان تأثیر می‌گذارد (جدول ۵).

جدول ۵. توزیع اظهارات پاسخ‌گویان درباره روابط والدین با یک‌دیگر

جمع	نمی‌دانم	هرگز	گاهی	همیشه	جروبحث والدین
					روابط والدین با یک‌دیگر
۱۰۰	۹/۲	۳۵/۴	۵۰/۸	۴/۶	دوستانه
۱۰۰	۴/۳	۸/۷	۷۳/۹	۱۳	معمولی
۱۰۰	۱۴	۲/۳	۹/۳	۷۴/۴	بد
۱۰۰	۹۰/۹	۰	۹/۱	۰	نمی‌دانم
۱۰۰	۲۱/۶	۱۷	۳۶/۶	۲۴/۸	جمع

Sommer's dx31= -0/79

Kendall's tau B= -0/182

بنابراین، هرچه میزان درگیری‌های لفظی میان والدین افزایش یابد بر شدت روابط خشونت‌آمیز میان آن‌ها افزوده می‌شود. در این نوع برخوردها معمولاً زنان قربانی رفتار خشونت‌آمیز می‌شوند. هرگاه چنین رفتارهایی در انظار کودکان بروز نماید از نظر روانی و تربیتی در کودک اثر سوء دارد؛ خشونت و پرخاش‌گری دائمی سبب واخوردگی کودک از محیط خانواده می‌شود و برای کج‌رفتاری او، از جمله فرار از خانه، زمینه مساعدی پدید می‌آورد.

شکل نامناسب روابط پدر و مادر با فرزندان، از جمله بی‌تفاوتی و بی‌توجهی والدین نسبت به فرزندان و شرایط زندگی آنان و تبعیض قائل شدن میان فرزندان، نیز تأثیر مخربی بر دوران نوجوانی و بزرگسالی فرزندان می‌گذارد. افرادی که در دوران کودکی از داشتن رابطه عاطفی سالم در خانواده محروم می‌شوند، در بسیاری از مواقع، برای جبران کمبودهای عاطفی خود به افرادی خارج از کانون خانواده پناه می‌برند. منشأ بسیاری از تعارضات در دوران کودکی ناشی از سستی پیوندهای خانوادگی است. بررسی روابط میان پاسخ‌گویان و والدین آن‌ها نشان می‌دهد که عموماً مناسبات پاسخ‌گویان با مادرانشان صمیمانه‌تر بوده است. درمقابل، اکثریت آن‌ها رابطه مناسبی با پدر خود نداشته‌اند و سردی و بی‌تفاوتی و در بیش‌تر موارد خشونت و مشاجره بر مناسبات آن‌ها حکم فرما بوده است (جدول ۶).

جدول ۶. توزیع اظهارات پاسخ‌گویان درباره چگونگی روابط آن‌ها با والدینشان

ردیف	روابط پاسخ‌گو با پدر		روابط پاسخ‌گو با مادر	
	فرد	درصد	فرد	درصد
۱	۷۶/۹	۵۶/۳	۳۳/۳	۶۳/۳
۲	۹	۳۱/۳	۱۶/۷	۱۰
۳	۳/۸	۶/۲	۲۵	۱۱/۸
۴	۷/۷	۰	۱۶/۷	۱۱/۸
۵	۲/۶	۶/۲	۸/۳	۱۷/۶
۶	۵۱	۱۰/۵	۷/۸	۱۹/۶
جمع				

Sommer's X34= 0/151

Kendall's tau B= 0/133

طرفداران نظریه خرده‌فرهنگ تشکیل گروه‌ها و گرایش به خرده‌فرهنگ بزه‌کاری را ناشی از نابه‌سامانی خانوادگی و در واکنش به مشکلاتی می‌دانند که از پایین بودن منزلت اجتماعی ناشی می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد، از هم گسیختگی خانواده در نظریه وابستگی اجتماعی نقشی مهم در وقوع رفتار فرار از خانه ایفا می‌کند و در نظریه عدم پیوستگی و پیوستگی مجدد نیز بر پیوستگی عاطفی در خانواده و شبکه‌های اجتماعی بر جلوگیری از فرار تأکید شده است. از این دیدگاه، عدم ثبات خانوادگی موجب فقدان جامعه‌پذیری مناسب می‌شود که در نهایت به کناره‌گیری از اجتماع منجر می‌شود.

۴۸ تبعیض میان فرزندان

معمولاً روابط والدین، در خانواده‌هایی که والدین روابط مطلوبی با یک‌دیگر دارند، بر رفتار آنان با فرزندان نیز تأثیر می‌گذارد؛ در خانواده‌هایی که زن ارزش چندانی ندارد و مادر از موقعیتی هم‌سطح پدر برخوردار نیست، و کشمکش میان زن و شوهر به صورت امری عادی درمی‌آید، برخوردهای تبعیض‌آمیز نسبت به فرزندان نیز بیش‌تر است. تبعیض میان فرزندان، به‌ویژه تبعیض‌هایی که والدین میان دختر و پسر قائل می‌شوند، موجب بروز سرخوردگی فرزندان، به‌ویژه دختران، از محیط خانوادگی می‌شود. این نوع تبعیض‌ها طیف وسیعی دارند و از تبعیض‌های مادی مانند قرارداد امکان‌ات بیش‌ازحد در اختیار فرزندان پسر گرفته تا ابراز محبت و علاقه بیش‌تر به فرزندان پسر و همچنین دادن اختیارات و آزادی‌های بیش‌تر به آن‌ها و تحمیل انواع محدودیت به دختران را در بر می‌گیرد. بسیاری از صاحب‌نظران بر روابط عاطفی کودک با پدر و مادر تأکید دارند و معتقدند که برخی از رفتارها، مثل محبت و حمایت بیش‌ازحد یا تنبیهات بدنی شدید و بی‌اعتنایی، از موجبات نارضایی عاطفی و بروز رفتارهای منفی است.

در پژوهش حاضر، اکثریت قریب به اتفاق (۸۴/۱ درصد) پاسخ‌گویانی که معتقد بودند والدینشان از نظر عاطفی میان آن‌ها و برادرانشان تبعیض قائل می‌شوند از نظر مادی نیز به اعمال تبعیض میان خود و برادرانشان اشاره داشته‌اند. در مقابل، بیش‌ترین درصد (۶۴/۹ درصد) پاسخ‌گویانی که عقیده داشتند والدینشان از نظر عاطفی هیچ تفاوتی میان آن‌ها و برادرانشان قائل نیستند از نظر مادی هم وجود چنین تبعیض‌هایی را احساس نکرده‌اند. در واقع، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در بسیاری از خانواده‌ها، به‌ویژه آن‌هایی که از نظر اجتماعی و اقتصادی در سطوح نازلی قرار دارند، نسبتی مستقیم میان تبعیض‌های عاطفی و مادی میان فرزندان دختر و پسر وجود دارد. در چنین خانواده‌هایی

والدین نارضایتی خود از داشتن فرزند دختر را از طریق برقراری چنین تبعیض‌هایی ابراز می‌کنند. نتیجه چنین رفتارهایی معمولاً گسستگی پیوندهای عاطفی میان فرزندان دختر و خانواده را به همراه دارد؛ در شرایطی که این تبعیض‌ها شدت می‌گیرد سبب می‌شود که دختران برای جبران کمبودهای عاطفی و مادی خود به منابع دیگری به جز خانواده روی آورند. این امر در نهایت موجب سوق‌یافتن دختران به انواع کج‌روی‌های اجتماعی می‌شود (جدول ۷).

جدول ۷. توزیع اظهارات پاسخ‌گویان درباره تبعیض عاطفی و مادی میان فرزندان دختر و پسر

جمع	نمی‌دانم	خیر فرق نمی‌گذاشتند	بلی فرق می‌گذاشتند	تبعیض مادی
				تبعیض عاطفی
۵۲/۵	۰	۳۵/۱	۸۴/۱	بلی فرق می‌گذاشتند
۴۷/۵	۱۰۰	۶۴/۹	۱۵/۹	خیر فرق نمی‌گذاشتند
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

Sommer's D = 0/464

Kendall's tau C = 0/463

۵.۸ الگوها و مناسبات اجتماعی

شرایطی که فرد در آن فرایند اجتماعی شدن را طی می‌کند، و کسانی که در این جریان مداخله دارند، در شکل‌گیری و پذیرش نقش اجتماعی فرد در دوران بزرگسالی مؤثرند. نظریه پردازان یادگیری اجتماعی معتقدند که افراد رفتارهای منحرف را از طریق مشاهده و تقلید از کسانی می‌آموزند که مرتکب چنین رفتارهایی می‌شوند، به‌ویژه از کسانی که این افراد نسبت به آن‌ها احساس احترام و تحسین دارند (Calhoun et al., 1994: 164-165).

تحقیقات متعدد نشان می‌دهد که زندگی در خانواده‌ای که یکی از اعضای آن، به‌خصوص یکی از والدین یا هردوی آن‌ها، مرتکب اعمال خلاف می‌شوند در فراهم کردن زمینه کج‌روی فرزندان تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم دارد. از جمله اصلی‌ترین عللی که نزدیک به نیمی از دختران را به فرار از خانه سوق می‌دهد اعتیاد یکی از اعضای خانواده به‌ویژه پدر است (زاهدی فر، ۱۳۸۸). اعتیاد والدین به‌طور غیرمستقیم بر فرار دختران تأثیر می‌گذارد؛ والدین معتاد، به منظور تأمین مخارج اعتیادشان و کسب مواد، فرزندان‌شان را در معرض انواع انحرافات قرار می‌دهند که یکی از آن‌ها اجبار به

خودفروشی و برقراری روابط نامشروع برای کسب پول است. خانه، در چنین شرایطی، نه فقط محلی برای آرامش و تأمین نیازهای عاطفی و حمایت از فرزندان نیست، بلکه مسبب فشار و ناآرامی و غوطه‌ورشدن در انواع مفاسد است (معیدفر، ۱۳۸۹: ۱۵۶).

پدر و مادری که به جرم اعتیاد، قاچاق مواد مخدر، و نظایر آن مدتی مدید در زندان به سر می‌برند قادر به سرپرستی فرزندان خود نیستند و، در مواقعی نیز که در کنار فرزندان خود هستند، آن‌چنان با مسائل خود درگیرند که وجود فرزندان و برآوردن نیازهای عاطفی و روانی آن‌ها را به فراموشی می‌سپارند. به‌علاوه، رفتار والدین در الگوپذیری و انطباق فرزندان با هنجارها در سنین کودکی نقش مهمی ایفا می‌کند و زندگی در محیطی آلوده، که رفتارهای خلاف به صورت رفتارهای عادی و بهنجار درآمده‌اند، تمیز رفتار بهنجار از نابهنجار را برای کودک مشکل می‌کند. بدین‌سان، اهمیت نقش خانواده در ایجاد شرایط مساعد برای کج‌روی افراد را، با توجه به سایر عوامل اساسی که از زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه سرچشمه می‌گیرد، نمی‌توان نادیده گرفت.

به نظریه یادگیری اجتماعی می‌توان این نکته را افزود که افراد دارای رفتار منحرف غالباً به تشکیل دسته‌های اجتماعی با منحرفانی گرایش دارند که از آن‌ها هنجارها و ارزش‌های کج‌روی را آموخته‌اند. بر این اساس، رفتارهای منحرف نیز، همانند رفتارهای مطلوب اجتماع، از طریق فرایند اجتماعی شدن پدید می‌آیند یا تقویت می‌شوند. افزون‌بر این، رفتارهای خلاف در کنش متقابل با دیگران و در فرایند ارتباطات آموخته می‌شود و بخش عمده این یادگیری در درون گروه‌های محدود و صمیمی اتفاق می‌افتد (Huff, 1990: 171). نتایج به‌دست‌آمده از پژوهش حاضر نیز این نظریه را تأیید می‌کند چنان‌که ۲/۲۸ درصد پاسخ‌گویان مهم‌ترین عامل گرایش به خلاف را وجود افراد خلاف‌کار در محیط خانواده عنوان کرده‌اند. پس از آن، تماس با دوستان ناباب به‌مثابه دومین عامل مهم از طرف ۶/۱۷ درصد از آنان مطرح شده است. دیویس معتقد است که دختران در کنش متقابل با دیگران (والدین، معلمان، همسایگان، و دوستان) هویتی کسب می‌کنند که با سایرین متفاوت است. پایین‌بودن میزان همبستگی خانوادگی و در نتیجه ضعف روابط عاطفی میان دختر و والدین سبب می‌شود که دختر به جست‌وجوی رفیقان و هم‌دستانی در بیرون از خانه بپردازد که به‌طور غیررسمی از وضعیت او به عنوان منحرف حمایت می‌کنند (Davis, 1978: 201).

وجود خرده‌فرهنگ بزه‌کاری نیز از جمله عوامل مؤثر در تداوم اعمال خلاف شمرده می‌شود. در چنین خرده‌فرهنگی ارزش‌هایی اعتبار دارد که در آن اعمال خلاف پذیرفته و تشویق می‌شود و افرادی که در این اعمال دارای توانایی بیش‌تری هستند منزلت بالاتری دارند. حدود ۴۰ درصد از پاسخ‌گویان در جامعه آماری پژوهش اظهار داشته‌اند که از زمان شروع به ارتکاب اعمال خلاف، دوستان جدیدی پیدا کرده‌اند و اکثریت در خورتوجهی (۸۵/۵ درصد) از اینان سابقه اعمال خلاف داشته‌اند.

۶.۸ شرایط زیستی و محل سکونت

در جامعه شهری، محیط مادی در معرض آلودگی روزافزون است و افزایش مهاجرت گسترش زاغه‌نشینی و محدودیت فضای زیستی درون شهر را در پی دارد. از سوی دیگر، مناسبات اجتماعی نیز دست‌خوش تغییر می‌شود و گسترش فقر و پیامدهایی چون ازخودبیگانگی، بی‌سازمانی اجتماعی، و افزایش جرایم از نتایج گسترش شهرنشینی است. بسیاری از صاحب‌نظران، که به بررسی مسائل و مشکلات در درون شهرها پرداخته‌اند (مکتب شیکاگو)، بر الگوی بی‌سازمانی اجتماعی تأکید می‌ورزند و معتقدند که حوزه گسست^۳ (Interstitial Area) در شهرهای بزرگ، که مملو از جمعیت مهاجران است، منجر به ایجاد میزان بالایی از ناهمگنی اجتماعی و فرهنگی می‌شود. این امر موجب تلاشی شدن سازمان اجتماعی و هنجارها می‌شود و رفتار منحرف را به صورت امری عادی درمی‌آورد (Huff, 1990: 170). بسیاری از نظریه‌های اجتماعی، که به عوامل ساختی بروز جرایم و گسترش آن پرداخته‌اند، معتقدند که منشأ بسیاری از این عوامل را باید در مناطقی یافت که زندگی جمعی و الگوهای همسایگی وجود دارد، یعنی مناطقی که رشد بالای جمعیت، پایگاه نازل اقتصادی و اجتماعی، و میزان بالایی از نابه‌سامانی خانوادگی در آن‌ها دیده می‌شود (Wheeler, 1972: 82).

نظریه پیوند افتراقی (differential association theory)، در حوزه جامعه‌شناسی انحرافات، به تأثیر میزان ارتباطات و میزان هم‌جواری یا هم‌نشینی افراد با اشخاص کج‌رو یا منحرف تأکید دارد. بر این اساس، هر قدر افراد در معرض محیط انحراف‌آمیز قرار گیرند تأثیرپذیری از آن نیز افزایش می‌یابد. ادوین ساترلند کج‌روی و آسیب اجتماعی را ناشی از یادگیری و آموزش می‌داند و می‌گوید: «برای آن‌که شخص

جنایت‌کار شود باید نخست بیاموزد که چگونه می‌توان جنایت کرد» (کوئن، ۱۳۷۰: ۱۶۷). ساترلند معتقد است در سنین نوجوانی تأثیر دوستان و همسالان بر فرد بسیار بیش‌تر از خانواده و مدرسه است به‌طوری که نوجوان با تأسی از همسالان خود رفتارهای کج‌روانه و نابهنجار را می‌آموزد و همنشینی با این افراد احتمال کج‌روی را بالا می‌برد (سلیمی و داوری، ۱۳۸۵: ۳۹۹).

در پژوهش حاضر، بررسی پیشینه جامعه آماری تحقیق نشان می‌دهد که اکثریت افرادی که به تهران مهاجرت کرده‌اند در محل سکونت نامناسب‌تری نسبت به قبل از مهاجرت زندگی می‌کردند. آن‌ها اظهار داشتند که در محل سکونت آن‌ها، به غیر از افراد خانواده، افراد دیگری نیز زندگی می‌کرده‌اند. ۴۲/۳ درصد از این عده با همسایگان و ۳۱ درصد با خویشاوندان خود در یک واحد مسکونی به سر می‌بردند.

وجود فرصت‌ها و شرایط از عوامل مؤثر در گرایش به کج‌روی است که زمینه را برای گرایش فرد به ارتکاب جرم و بزه‌کاری مساعد می‌سازد و از نظریه‌های مطرح در این‌باره نظریه خرده‌فرهنگ است که در آن، همانند بیش‌تر نظریه‌هایی که برای جرم منشأ اجتماعی قائل‌اند، بر این نکته تأکید می‌شود که ریشه مشکلات را باید در ماهیت ساختار اجتماعی، به ویژه الگوهای همسایگی و زندگی جمعی، سراغ گرفت. در مناطقی که در آن‌ها تعداد گروه‌های بزه‌کاری و میزان رشد جمعیت بالاست، و ساکنان آن‌ها از پایگاه اقتصادی و اجتماعی بالایی برخوردار نیستند، خرده‌فرهنگ بزه‌کاری به صورت خرده‌فرهنگ رایج درون هنجارهای کلی جامعه قرار می‌گیرد (Wheeler, 1972: 83). ۵۱/۶ درصد از پاسخ‌گویان در پژوهش حاضر اذعان داشتند که در محله زندگی آن‌ها افراد خلاف‌کار زندگی می‌کنند. ۳۸/۶ درصد از آنان به رابطه‌ای نزدیک‌تر اشاره داشتند و می‌گفتند که در میان همسایگان آن‌ها افراد خلاف‌کار وجود دارند. بدین‌سان، با زندگی در محلاتی که وجود افراد خلاف‌کار در آن‌ها عادی تلقی می‌شود، و در معرض تماس قرار گرفتن فرد با این‌گونه افراد، به تدریج رفتارهای مغایر با هنجارهای پذیرفته‌شده قبح خود را از دست می‌دهند و به صورت پدیده‌ای عادی در جریان زندگی روزمره درمی‌آیند. درباره میزان رواج انواع خلاف‌ها در محلات پاسخ‌گویان بالاترین درصد (۴۱/۸ درصد) اظهار داشته‌اند که معتادان و قاچاقچیان عمده‌ترین خلاف‌کاران محله آن‌ها بوده‌اند. روسپی‌ها با ۱۳/۹ درصد و سارقین با ۱۰/۱ درصد در مراتب بعدی قرار داشته‌اند (جدول ۸).

جدول ۸. توزیع اظهارات پاسخ‌گویان درباره نوع خلاف‌کاران ساکن در محل سکونتشان و نوع جرایمی که خود مرتکب شده‌اند (به درصد)

جمع	فرار از منزل و اغفال شدن	قاچاق مواد مخدر و اعتیاد	روابط نامشروع	فحشا و قوادی	سرقت و کلاهبرداری	نوع جرم مرتکب شده
						نوع خلاف‌کاران محل سکونت
۴۲/۶	۲۹/۴	۵۸/۵	۳۹/۵	۴۱/۷	۵۰	قاچاقچی مواد مخدر و معتاد
۸/۵	۰	۱۱/۸	۲/۶	۱۶/۷	۳۰	سارق
۱۴/۹	۱۷/۶	۵/۹	۲۳/۷	۸/۳	۰	روسی
۲۱/۳	۲۳/۵	۱۷/۷	۲۳/۷	۱۶/۷	۲۰	سایر
۱۲/۸	۲۹/۴	۵/۸	۱۰/۵	۱۶/۷	۰	نمی‌دانم
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع
۱۰۰	۱۸/۱	۱۸/۱	۴۰/۴	۱۲/۸	۱۰/۶	

Lambda $X_{93} = 0/109$

مقایسه نوع جرایم پاسخ‌گویان و خلاف‌های رایج در محل سکونت آن‌ها نشان می‌دهد که در بیش‌تر موارد میان این دو رابطه‌ای نزدیک وجود دارد. بدین‌سان، زندگی در محلاتی که در آن‌ها زمینه و امکان ارتکاب خلاف وجود دارد فرصت‌های لازم برای افراد مستعد را فراهم می‌کند. بارلو درباره رابطه میان مناطق گوناگون شهر و وجود جرایم معتقد است که در مناطق پرتراکم امکان نظارت کاهش می‌یابد و ساختار خانوادگی (در خانواده‌های ازهم‌پاشیده، و در میان کسانی که فقط با یکی از والدین زندگی می‌کنند، میزان جرم بالاتر است)، ترکیب سنی جمعیت (هرچه تعداد جوان‌ها بیش‌تر باشد میزان جرم هم بالاتر است)، و همچنین وسعت منطقه و شمار ساکنان و جمعیت پیرامون (در فضای با تراکم جمعیت بیش‌تر میزان جرم بالاتر است) در گسترش جرم مؤثر است (Barlow, 1984: 76-77).

به نظر مرتن (Merton) بزه‌کاری بیش‌تر دارای ابعاد اقتصادی است و از ساخت و سازمان اجتماعی ناشی می‌شود. از آن‌جا که ثروت در جامعه کنونی دارای بالاترین مراتب در نظام ارزش‌های اجتماعی است، و امکان دستیابی به آن از طریق روش‌های عادی برای همه افراد امکان‌پذیر نیست، گروهی از مردم برای رسیدن به آن راه‌های نامشروع را اختیار

می‌کنند. در واقع، مرتن نظریه خود را بر اساس مفهوم نابه‌سامانی دورکیم، یعنی از بین رفتن ایمان در هنجارها و نهادهای اجتماعی، بنا نهاده است (Calhoun et al., 1994: 166).

در بسیاری از مطالعاتی که درباره جرم صورت گرفته است شواهدی می‌توان یافت که نظریه مرتن را تأیید می‌کنند؛ تا زمانی که نیل به هدف‌ها از طریق عادی میسر نباشد، افراد به راه‌های انحرافی متوسل می‌شوند و در مورد کسانی که با فقر روبه‌رو بوده و قربانی تبعیض‌اند این احتمال بیش‌تر وجود دارد. به بیان دیگر، فعالیت‌های خلاف به صورت بخشی ثابت از محیط اجتماعی در مناطق فقیرنشین درمی‌آید. نظریه‌های بسیار در زمینه انحرافات مؤید این فرضیه هستند چنان‌که «نظریه تعارض فرهنگی» ریشه‌های بزه‌کاری را در شهرهای بزرگ و مناطق حاشیه‌ای این شهرها می‌بیند، «نظریه خرده‌فرهنگ» ریشه مشکلات را در ماهیت ساخت اجتماعی، به‌ویژه الگوهای همسایگی و زندگی جمعی، سراغ می‌گیرد، و «نظریه پیوند افتراقی» به میزان هم‌جواری یا هم‌نشینی افراد با اشخاص کچرو یا منحرف در بروز انحرافات تأکید دارد.

۹. نتیجه‌گیری

در این تحقیق تلاش شده است آرای گوناگونی، که در زمینه فرار دختران از خانه و ارتکاب به جرایم از ناحیه آنان مطرح شده است، در رابطه با شرایط خانوادگی دختران فراری در شهر تهران بررسی شود. جامعه آماری بررسی از زنان مجرم و بزه‌کاری انتخاب شدند که در زندان یا در مراکز زیر پوشش بهزیستی نگهداری می‌شدند. تصویری که از این دختران می‌توان ارائه داد این است که عموماً جوان، بی‌سواد، یا کم‌سواد هستند و زندگی خانوادگی نابه‌سامان و ناپایداری داشته‌اند. بر اساس یافته‌های پژوهش بیش‌ترین درصد زنانی که به دنبال فرار از خانه مرتکب جرم شده‌اند، و در این مراکز نگهداری می‌شوند، در گروه‌های سنی ۱۵ تا ۲۴ سال قرار دارند. درصد قابل‌ملاحظه‌ای از آنان متولدین سایر شهرهای کشور هستند که به همراه خانواده یا به‌تنهایی به تهران مهاجرت کرده و سوادی در حد خواندن و نوشتن یا دوره ابتدایی داشته‌اند. اکثریت این دختران، به سبب مخالفت خانواده با ادامه تحصیل، مجبور به ترک تحصیل شده‌اند. به نظر می‌رسد مسائل و مشکلات درون خانواده عمده‌ترین عامل ترک تحصیل دختران بوده است. بررسی وضعیت والدین این دختران نشان می‌دهد که پدران آنان نیز سوادی در حد خواندن و نوشتن داشته‌اند و سواد مادرانشان به‌مراتب وضعیت بدتری داشته است. شرایط شغلی پدران نیز اکثراً نابه‌سامان بوده است و

اغلب مشاغل ثابتی نداشتند و مادران کلاً فاقد مشاغلی در خارج از خانه بودند. تحقیقات نشان می‌دهد که اگر زن از نظر اجتماعی و اقتصادی پایگاه محکم و استواری نداشته باشد، زمینه مساعد برای کجروی فراهم می‌شود.

به‌علاوه، اکثریت دختران جامعه آماری مطالعه در خانواده‌هایی بزرگ شده‌اند که حداقل یکی از والدین، و در مواردی هر دوی آن‌ها، را در سنین کودکی از دست داده‌اند. نکته درخور توجه آن است که اکثریت قابل توجهی (۸۷/۶ درصد) علت فرار خود را شرایط نابه‌سامان خانوادگی و بدرفتاری اعضای خانواده اظهار داشته‌اند و بیش‌ترین سهم فراریان از خانه به کسانی تعلق داشته است که با یکی از والدین تنی خود به همراه همسران آن‌ها زندگی می‌کرده‌اند (۷۵ درصد کسانی که با مادر و ناپدری و ۶۱/۵ درصد کسانی که با پدر و نامادری زندگی می‌کردند سابقه فرار از خانه داشتند).

درگیری لفظی پدران و مادران و بروز خشونت‌های فیزیکی میان آن‌ها و قائل شدن تبعیض‌های عاطفی و مادی میان فرزندان، به‌خصوص فرزندان دختر با پسر، نیز باعث گسستگی پیوندهای میان دختران با خانواده شده است و سبب شده تا آنان کمبودهای عاطفی و مادی خود را در جایی بیرون از خانواده جست‌وجو کنند و در مواردی برای جبران این نیازها وسایل و راه‌های نامشروع را برگزینند.

در بسیاری از مطالعات انجام‌شده، درخصوص علل فرار، بر فقدان پیوستگی میان اعضای خانواده و سایر شبکه‌های اجتماعی تأکید شده است. از این دیدگاه، عدم ثبات خانوادگی موجب فقدان جامعه‌پذیری مناسب شده است و درنهایت منجر به کناره‌گیری از اجتماع می‌شود.

واضح است که رفتار والدین در الگوپذیری و انطباق فرزندان با هنجارها در سنین کودکی نقش مهمی ایفا می‌کند. زندگی در محیطی ناسالم، که رفتارهای خلاف به صورت رفتارهای عادی و بهنجار درمی‌آیند، تمیز رفتار بهنجار از نابهنجار را برای کودک مشکل می‌سازد. بدین‌سان، اهمیت نقش خانواده در ایجاد شرایط مساعد برای کجروی افراد را، با توجه به سایر عوامل اساسی که از زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه سرچشمه می‌گیرد، نمی‌توان نادیده گرفت.

افزایش مهاجرت به تهران و گسترش حاشیه‌نشینی از دیگر موارد قابل مشاهده در جامعه آماری مطالعه بود. این امر از یک‌سو موجب گسترش فقر و در نتیجه تغییر مناسبات اجتماعی می‌گردد، که به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران مسائل اجتماعی به بروز مسائل و

مشکلات درون‌شهری دامن می‌زند، و از سوی دیگر به بروز میزان بالایی از ناهمگنی اجتماعی و فرهنگی منجر می‌شود.

نظریه تعارض فرهنگی ریشه عوامل اجتماعی و اقتصادی جرم‌زا را در شهرهای بزرگ و مناطق حاشیه‌ای این شهرها می‌بیند که مملو از جمعیت مهاجران و اقلیت‌های متعدد است. این مناطق به بروز میزان بالایی از ناهمگنی اجتماعی و فرهنگی منجر می‌گردند و مهاجرت این تعارض فرهنگی را شدت می‌بخشد و زمینه مساعدی برای بروز جرایم پدید می‌آورد.

نظریه خرده‌فرهنگ ریشه مشکلات را در ماهیت ساخت اجتماعی (به‌ویژه الگوهای همسایگی و زندگی جمعی در مناطقی که گروه‌های بزه‌کاری در آن‌جا متمرکزند و میزان بالایی از نابه‌سامانی خانوادگی دیده می‌شود، رشد بالای جمعیت، و پایگاه اقتصادی-اجتماعی نازل) سراغ می‌گیرد. این نظریه بر آن است که خرده‌فرهنگ‌های انحرافی بزه‌کاران اساساً معلول محروم‌ماندن طبقات پایین جامعه از فرصت‌های مشروع رسیدن به موفقیت تلقی است. نظریه انتقال فرهنگی بر این نکته تأکید دارد که رفتار انحرافی از طریق معاشرت با «دوستان ناباب» آموخته می‌شود. نظریه پیوند افتراقی به میزان هم‌جواری یا همنشینی افراد با اشخاص کج‌رو یا منحرف در بروز انحرافات تأکید دارد. بر اساس این نظریه فرد در صورتی مبدل به بزه‌کار می‌شود که در محیط اطراف او بزه‌کاران زیادی وجود داشته باشند و فرد با آن‌ها معاشرت زیادی داشته باشد.

به این ترتیب، مشاهده می‌شود که مناسبات خانوادگی و روابط میان افراد خانواده و نیز محیطی که فرد در آن پرورش می‌یابد از عوامل تأثیرگذار بر جرم و انحراف است.

پی‌نوشت‌ها

۱. چون زنان مجرم در شهر تهران فقط در زندان اوین نگهداری می‌شوند، و دوران محکومیت خود را در آن‌جا می‌گذرانند، لذا در جامعه آماری فقط محکومین این زندان منظور شده‌اند.
۲. مراکز «بازپروری» مراکزی هستند که زیر پوشش سازمان بهزیستی قرار دارند و افرادی چون زنان بی‌سرپرست یا بدون مکان، داوطلبان سکونت در مراکز، افراد دارای رابطه نامشروع و سابقه زندان، ولگردان، فراریان از منزل و دارای اختلاف با خانواده، معتادان، متکدیان، و ... در این مراکز نگهداری می‌شوند.

۳. مفهوم حوزه گسست را تراشر (F. M. Thrasher) در بحث از دسته‌های جوانان جنایت‌کار در شهر شیکاگو مطرح کرده است. به نظر او این مناطق در وضع ناپایداری هستند و اشغال مناطق مسکونی توسط بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی و عوارض اجتماعی ناشی از آن، نظیر فحشا و گسترش جنایت و بزه‌کاری جوانان، در آن‌ها به چشم می‌خورد. حوزه‌های گسست مظهر شکاف‌ها و گسست‌هایی در ساخت و سازمان اجتماعی است.

منابع

- بیات، بهرام (۱۳۸۷). *فرا تحلیل آسیب‌های اجتماعی و جرائم*، تهران: طرح پژوهشی معاونت اجتماعی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی.
- جوادی یگانه، محمدرضا و اکبر فروع‌الدین عدل (۱۳۸۴). *مسئله دختران فراری*، تهران: طرح آینده.
- حقیقت‌دوست، زهرا (۱۳۸۳). «عوامل زمینه‌ساز فرار دختران از خانه»، *رفاه اجتماعی*، س ۳، ش ۱۳.
- ربیع‌زاده، سوسن، فریبا زمانی، و شیدا نبئی (۱۳۷۶). *بررسی وضعیت اجتماعی - اقتصادی زنان مجرم و بزه‌کار شهر تهران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رسول‌زاده طباطبایی، کاظم، محمدعلی بشارت، و مهناز بازیاری (۱۳۸۴). «بررسی مقایسه‌ای ویژگی‌های شخصیتی، شرایط اجتماعی؛ و اقتصادی دختران فراری و غیر فراری»، *دانشور رفتار*، س ۱۲، ش ۱۰.
- زواره‌ای، فاطمه (۱۳۸۰). «بررسی عوامل خانوادگی و اجتماعی مؤثر بر فرار دختران از خانه»، پایان‌نامه سلیمی، علی و محمد داوری (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی کج‌روی*، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- صدیق سروسنانی، رحمت‌الله (۱۳۸۷). *آسیب‌شناسی اجتماعی*، تهران: سمت.
- کارشناسی ارشد مددکاری، دانشکده علوم بهزیستی و توانبخشی دانشگاه تهران.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- معظمی، شهلا (۱۳۸۲). *فرار دختران چرا؟*، تهران: گرایش.
- معدفر، سعید (۱۳۸۹). *مسائل اجتماعی ایران، جامعه‌شناسی اقشار و گروه‌های آسیب‌پذیر*، تهران: علم.
- مهدویان، علیرضا (۱۳۸۳). «بررسی علل فرار دختران»، طرح تحقیقاتی مشترک بین دانشگاه علوم بهزیستی و جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.

- Barlow, Hugh D. (1984). *Introduction to Criminology*, Canada: Little Brown and Company.
- Calhoun, Craig, Suzanne Keller, and Donald Light (1994). *Sociology*, New York: Mac Grow Hill.
- Davis, Nanette J. (1978). 'prostitution: identity, career and legal economic enterprise', *sociology of sex*, James M. Henslin and Edward Sagin (eds.), New York: Schocken Books.
- Huff, Ronald C. (1990). 'Historical Explanations of Crime: From Demons to Politics', *Criminal Behavior*, Dellos Kelly (ed.), New York: St Martin's.

Klein, Jonathan D, Amie Hall Woods, Karen M. Wilson, Moises Prospero, Jody Greene, and Chris Ringwalt (2000). 'Homeless runaway youths access to health care', *Journal of adolescent health*, Vol. 27.

Wheeler, Stanton (1972). 'Delinquency-sociological aspects', *International encyclopedia of Social Science*, David, Sills (ed.), Vol 3, New York: MacMillan.